



۲۰۱۶/۱۰/۰۳

م. اسحاق نگارگر

جنگ تو صلح و صلح تو جنگ است

صلح امری نیک است ولی طرف های صلح باید معلوم باشد



جنگ تو صلح و صلح تو جنگ است

من به قربانت این چه نیرنگ است

ما مردمی هستیم که سالهاست می جنگیم ولی هنوز نمی دانیم که دشمن ما کیست و با چه کس باید صلح کنیم. این که ما صلح، صلح می گوئیم ولی آدرس آن را که با ما صلح کند نمی دانیم چیزی عجیب نیست. روزگاری بود که روس ها بر کشور ما تاختند و اولیای امور آن روز می پنداشتند که در داخل افغانستان به اصطلاح خیر و خیریت است تنها اوضاع اطراف افغانستان خراب است و ما تلاش می ورزیم که اوضاع اطراف را به صلاح بیاوریم و همین است پایان کار. حالا این مقوله اطراف افغانستان چنان گلی بود که چندین کشور را در بر می گرفت و اولیای امور آن روزگار به جای اینکه می گفتند ما قدرت سیاسی را به طور انحصاری در دست خود گرفته ایم و "انقلاب" کرده ایم و حق ماست که خرمن این انقلاب را خود درو کنیم و دیگران اگر صلح می خواهند بیایند و به مشی مصالحه ملی ما بپیوندند و بر هرچه ما کرده ایم صحنه بگذارند. آنان به عنوان یک پروپاگند از رادیو و تلویزیون که از بر حادثه پس از سقوط محمد داوود خان به دست شان افتاده بود تبلیغ می کردند که فلان یا بهمان تعداد سلاح به دستان ضد دولت سلاح بر زمین نهادند و به "انقلاب" پیوستند.

اگر یک آدم با حوصله ولی بیکار پیدا می شد که برای دو سال احصائیه تسلیم شدگان را یادداشت می کرد می دیدیم که مجموعه تسلیم شدگان از مجموعه نفوس کشور بیشتر می شد. اولیای امور آن روز به تشویق اتحاد شوروی وقت

با پاکستان وارد مذاکرات صلح جینوا شدند ولی نه پاکستان صلاحیت اشتراک در آن مذاکرات را داشت و نه اولیای امور کابل برای آن مذاکرات خط مشی روشن داشتند. افغان ها که دو طرف قضیه بودند ابتکار آن مذاکرات را به دست خارجی‌ان سپردند و هر دو جهت گفتند: "بنده بی دخل است" و در حاشیه نشستند و در نتیجه آن مذاکرات برای افغان ها هیچ نتیجه نداشت و افغان ها دیده و دانسته مردم خود را گشتند و کشور خود را ویران کردند.

مشکل عمده در آن روزگار این بود که هر دو طرف قضیه سیاست ایدیولوژیک می کردند و سیاست ایدیولوژیک چیزی نیست مگر ابتذال سیاست. من خود در پشاور شاهد بودم که معلوم نبود چه کسانی بر در و دیوار پشاور می نوشتند که: "جینوا سمجوته نا منظور نا منظور" و اتفاقاً این شعار به مراتب بیشتر از اعلان "مردانه کمزوری کا علاج" نوشته شده بود. و معنای آن اینکه هر طالب مدرسه گریخته خود را اختیاردار افغانستان و مردم افغانستان می دانست و بدون اینکه کسی از این اکثریت گنگ بپرسد مذاکرات جینوا را رد می کرد. به هر صورت آن مذاکرات به نتیجه نرسید و دسته های گوناگون مجاهدین بر سر قدرت جنگیدند و بیش از شست هزار نفر کشته شد، خانه ها و دفاتر رسمی و از جمله همین قصر دارالامان که امروز می خواهند بازش بسازند، ویران گردید تا سال ۱۹۹۷ که طالب آمد و باز به طور انحصاری بر قدرت سینه افگند، زنان شاغل در مکاتب و دفاتر را به خانه های شان فرستاد و چمن حضوری را به تماشا گاه اعدام ها و دره زنی های خود بدل کرد. یازده سپتمبر ۲۰۰۱ آمد و افغانستان را که تازه از اشغال شوروی بدر بسته بود به اشغال امریکا و متحدینش انداخت.

باز افغان ها در میدان سیاست باختند و ابتکار را از دست دادند و اینک پاکستان، ایران، چین، امریکا و هند باید توافق کنند و ما را باهم آشتی دهند. پاکستان در این ماجرا خود را با افغانستان طرف نمی داند و هرگز به راکت اندازی های خود در "کنر" و "گوشته" اعتراف نکرده است ولی از این موضوع منکر نیست که بر طالبان نفوذ دارد اما او از این نفوذ به شیوه دوجانبه استفاده می کند. یک سو ماجرا را برای افغانستان بسیار آسان نشان می دهد که اگر من بخواهم طالبان تابع فرمان من استند و از سوی دیگر به طالبان می گوید که ترازوی کهنه بر زمین بزنند و موضوع مذاکره با دولت کابل را به طور یک گل رد کنند تا پاکستان بتواند امتیاز بیشتر بگیرد. همین است که طرف صلح را در پرده استتار می برد. یعنی چون دو طرف جنگ معلوم نیست به همین دلیل دو طرف صلح هم نا معلوم می ماند. دولت کابل که از برکت کمک های بین المللی پول فراوان دارد تلاش می ورزد که صلح را نیز به پول و آنهم به پول گزاف خریداری کند و بنا بر این برای صلح ریاست ها و وزارت ها درست می کند که بدبختانه یک ریاست سر مرحوم ربانی را خورد و بسیار امکان دارد که این گونه صلح خواهی چشم طمع بسیار پول پرستان طماع دیگر را نیز به سوی این خوان یغما بکشاند.

بهتر است طرفین را از پرده ابهام بیرون آریم. دلیل جنگ جاری این است که یک طرف یعنی طالبان مدعی استند که کشور شان از جانب امریکا و ناتو اشغال گردیده است و آنان مانند هر اشغالگر دیگر در اینجا یک دولت دست نشانده به وجود آورده اند (خوب ادعای آنان در این مورد به جای خود) اما بدبختانه عدم خیرگی دولتمردان افغانستان در برخی موارد بدترین مظاهر دست نشاندهی را نشان داده است و یکی از آن موارد تن ندادن دو کاندید ریاست جمهوری به نتیجه انتخابات و به وجود آوردن یک دولت بی کفایت به نام دولت وحدت ملی بود که واقعاً به دولت نفاق ملی بدل شده است. این دولت برای طالبان همان گونه شرایط را پیش می کند که دولت در زمان اشغال شوروی ها به مخالفین خود پیش می کرد. اینان هم می گویند: "طالبان قانون اساسی ما را یا این یا آن دستاورد ما را بپذیرند تا ما با آنان صلح کنیم." به زبانی دیگر آنان بیابند و به ما تسلیم شوند و ما آنان را در حکومت شریک می کنیم. این راه متأسفانه به

سوی صلح نمی رود و تلاش های جناب "پیر گیلانی" نیز در این طریق راه به جایی نمی برد و جناب پیر نیز غافل از این است که نه قندهار همان قندهار دوران گذشته است که به مفکوره پیری و مریدی تمکین کند و نه طالبان همان طالبان استند که پیر را پاس دارند.

برای صلح دعوت یک لویه جرگه انتخابی و نه انتسابی در کار است. این لویه جرگه نکات نظر مخالفان دولت را با نکات نظر دولت می گیرد و به اساس آن یک خط مشی ملی به وجود می آرد و در مورد مخالفت طالبان به آدرس و کار زنان آن لویه جرگه بسیار پوست کنده مثال های فراوان از تعامل دیگر کشورهای اسلامی و از جمله پاکستان پیش شان می گذارد و ضمناً با آنان می فهماند که دیگر نمی توانند اراده خود را به زور بر مردم تحمیل کنند. آن لویه جرگه از میان اعضای خود یک نفر را به عنوان رئیس جمهور مؤقت انتخاب می کند. آن رئیس جمهور هر که می خواهد باشد برای یک دوره دو ساله انتخاب می شود تا در ظرف این دو سال مسوده یک قانون اساسی تازه را که کمبودی های قانون کنونی را نداشته باشد و زمینه را برای تطبیق عدالت انتقالی که ملل متحد خواستار آن بود آماده می کند و به تصویب لویه جرگه که دو سال بعد دعوت می شود می رساند و همین لویه جرگه وقتی که جنگ به تضمین هر دو طرف عملاً پایان یافت در مورد خروج تدریجی و مرحله به مرحله قوای خارجی تصمیم می گیرد و بعد از دو سال انتخابات تازه برگزار می شود و یک دولت مسؤول به وجود می آید. دولت مؤقت تمام احزاب کنونی را مبلغی اعلام نموده زمینه تشکیل سه حزب یعنی حزب اکثریت، حزب مخالف و حزبی که در میان این دو توازن قدرت را رعایت کند فراهم می نماید و بدین ترتیب کشور را از بحران موجود نجات می دهد. البته در حالت موجود این کارها بدون نظارت مستقیم ملل متحد ممکن نیست اما حقیقت این است که اگر افغان ها با هم صلح کنند هیچ کس نمی تواند آنان را به جنگ وا دارد. مسأله اساسی این است که ما از وضع دردناک امروز خود درس عبرت می گیریم و یا هنوز هم بر لجاجت های قومی و زبانی پا فشاری می کنیم.

در یک نظام دموکراسی جز اصل انتخاب مردم هیچ اصل دیگر اعتبار ندارد. والله اعلم بالصواب روز یکشنبه ۱۳مارچ ۲۰۱۶ برمنگهم نگارگر